



## "به خود آمدم"

"انگیزه"ی ما انسانها، میزان بهره بردنمون از موضوعات رو تعیین میکنه  
به عبارتی انگیزمون "حد" بهره بردنمون از اون موضوع رو مشخص میکنه  
البته انگیزه ها رو هم "تگرش ها" می سازند، پس هر قدر نگرشمون حد بالایی داشته  
باشه، "انگیزمون" هم شدت می گیره و به همون نسبت بهره می بریم از "حقایق"  
راستی "بالا" به معنای افراط گرایی و خرافات بازی و توهم نیست، بلکه منظور  
از بالا یعنی معقول و "مطابق واقع بودن"  
این قاعده ی فلسفی "حد بهره بردن از موضوعات منوط است به انگیزه و انگیزه  
وابسته است به نگرش" رو گفتم تا این رو بگم که؛  
اگر یک موضوعی باشه به نام "مزار شهدا" که خیلی ها به زیارت این ستاره ها  
میرن و برخی هم نمیرن، آیا اون هایی که میرن به یک میزان "بهره" میبرن؟!  
خب به ظاهر همه میرن ولی در باطن چرا بهره ها متفاوت هست؟

برخی میرن برای حاجات

برخی میرن برای حل گرفتاری

برخی میرن برای درددل

برخی میرن چون اقوام شهید دارن

برخی میرن و واقعا نمیدونن چرا میرن!

برخی میرن چون بقیه میرن!

برخی میرن تا از تنهایی دران!

برخی میرن تا ببینن آخرش چی میشه!

برخی... برخی... برخی...

به هر حال هر کس به انگیزه ای میره زیارت شهدا، و همون انگیزه حد میزنه

میزان بهره بردنش رو از اون حقایق عالیه و آسمونی

ولی آیا "بهترین" انگیزه وجود نداره؟!

و ما اسیر "پلورالیسم" و کثرت گرایی باید بمونیم و بگیم؛ هر کس با هر

انگیزه ای بیاد خوبه؟!

خیر درست نیست این رو بگیم چون "بی خبر" که باشن از بهترین نگرش،

اونوقت بی بهره میشن از بهترین "بهره"

حالا بهترین و والاترین بهره چی میتونه باشه؟

قبلش بگم انگیزه هایی مثل "حاجات، حل گرفتاری، درد دل، خیرات، مزار اقوام

شهید" هیچ اشکال نداره و اتفاقا خوب هم هست و ضروری ولی صحبت از "عالی

ترین" انگیزه هست که بایستی باشه، اون وقت اینها هم در ذیل اون خیلی خوبه

حالا دقت کنید؛

انسانها به حسب "مشغولیت های ذهنی و بدنی"

و بخصوص ما در عصر "سیطره ی کمیّت و تکنولوژی" که "آنی" به خودمون

سکون و قرار نمیدیم هر از چند گاهی "خودمون رو گم می کنیم" و هر چه

میگذره بیشتر گم میشیم، و باز هم بیشتر و بیشتر میشه این "خود گم کردن"

خودمون رو گم می کنیم یعنی "پنخس" میشیم تو مسائل و گذشته و آینده و

روزمرگی ها و کلی موضوعات دیگه، ولی موضوع وقتی مهم میشه که

نمی تونیم به همین سادگی ها متوجه بشیم که "گم شدیم"!

تنها از یک راه میشه این خود گم کردن رو متوجه شد و اون نشانه این هست

که می بینیم "ضعیف" شدیم...

"ضعیف" یعنی "اجمالی" که "تفصیلس" میشه این ظهورات؛

زود میریزیم بهم

اعتراض داریم

قدرت عقل و فهم و فکر نداریم

فقط با چیزهای پست و ضعیف می تونیم ارتباط برقرار کنیم، مثلا ساعتها

بشینیم در اینستاگرام و مسائل خصوصی و عکسهای دیگران رو بالا پایین کنیم

و هر روز ضعیف تر بشیم از دیروز!

حتی موسیقی هم که گوش می کنیم ضعیف ترین و غیر اصیل ترین و بی ادبانه

ترینش رو انتخاب می کنیم! با اینکه انسانهای "اصیل" با همین "هنر موسیقی"

خوش خوشانی دارن که تا نچشی ندانی...

مدام تو انزوا و غرغره های درونی به سر می بریم، و حتی با اطرافیانمون هم که

صحبت می کنیم با کلمات زشت و بی حال و زنده بیانمون رو هدر میدیم!  
کتاب می خریم اما نمی خونیم!  
کتاب می خونیم اما رشد نمی کنیم!  
از همه مهم تر اینکه؛

"دیگران" باید ما رو ببینن تا احساس کنیم "هستیم"!  
دیگران باید ما رو تایید کنند تا احساس کنیم خوبیم!  
دیگران باید از ما تعریف کنن تا اعتماد به نفس پیدا کنیم!  
خلاصه تا دیگران نباشن ما هم انگار "نیستیم"  
همه اینها نشانه ی "خود گم کردن" هست، خود گم کردنی که رفته رفته بهتر  
نمیشه بلکه بدتر و بدتر دور از جون...

وقتی متوجه میشیم از نشانه ها که "ضعیف" شدیم، چاره ی کار دویدن به سمت انسانهای  
"قوی" هست، یعنی اونهایی که خودشون رو پیدا کردن و روز به روز قوی تر شدن  
انگیزه ای والاتر از این برای زیارت و انس با احوالات شهدا سراغ نداره دل  
من، عقل من، تجربه ی من؛

"زیارت شهدا هنگامه ی جستجوی خود است"

خودی که گم شده چون مسیر مشخص نداره  
هر دم تصمیم جدیدی می گیره و دوباره گم تر میشه  
خودی که آدرس نداره، یا اگر داره توان راه رفتن نداره...

همه ی "شهدا" کم و بیش این دوران رو تجربه کردن و راه رو پیدا کردن، برای همین  
"به شدت" دستگیری میکنند از کسانی که با انگیزه ی "پیدا کردن خود" به سمتشون برن  
دوست من، آیه ی ۱۷۰ سوره آل عمران رو تماشا کن؛

"فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ  
أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ"

شهدا به یک فرح و شادی ای دست پیدا کردن از فضلی که خداوند بهشون کرده  
و به کسانی که هنوز به اونها نپیوستن و بعدا به اونها ملحق میشن بشارت میدن  
که نه خوف داشته باشید نه حزن...

اون احساس "حضور" که عرفا مدام در موردش سخن می گفتن رو انسان با  
قرار گرفتن در "عالم شهدا" به زودی تجربه میکنه، احساس حضور که دقیقا  
مقابل احساس غیبت و خود گم کردن هست

راستی زود به زود میرم مزار شهدا، اون جا هم این ترانه رو زمزمه میکنم؛

به دل گفته ام تا که دریا بماند  
اگرچه که با خویش تنها بماند  
از آن دم که با خویش تنها نشستم  
به "خود" آمدم، ماجراها بماند...

شما هم رفتین هادی رو یاد کنید

